چرا به آمریکا اعتماد نداریم؟

تقریباً همه‌ی تحلیل‌گران و کارشناسان رابطه‌ی ایران و آمریکا در این موضوع اشتراک نظر دارند که ایرانی‌ها به آمریکایی‌ها اعتماد ندارند. مثلاً گری سیک -استاد دانشگاه کلمبیا، کارشناس مسائل خاورمیانه و نویسنده‌ی چندین کتاب درباره‌ی روابط ایران و آمریکا- معتقد است: «آنها (ایرانی‌ها) دلیل محکمی در دست دارند که نمی‌توانند به ما اعتماد کنند.» جک استراو -وزیر پیشین امور خارجه انگلیس- نیز چندی پیش در مصاحبه‌ای به همین موضوع اشاره کرد و گفت: «بسیاری از ایرانی‌ها با گرایش‌های مختلف سیاسی، به دلایل متعددی به آمریکا اعتماد ندارند.» نشریه‌ی تایمز هم اخیراً ضمن مطلبی به همین مسأله پرداخته است. اما چرا ما به آمریکا اعتماد نداریم؟واکاوی این پرسش به قلم علیرضا رضاخواه در پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری منتشر شده است.

دو واقعیت مهم در سیاست بین‌الملل

وضعیت موجود میان ایران و آمریکا از دو واقعیت در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل حکایت می‌کند. نخست این‌که دوران معاصر در چهارچوب نظم مشخصی قابل تعریف نیست و جنبشی که پس از فروپاشی شوروی و زوال نظم پیشین در حوزه‌ی روابط بین‌الملل شکل گرفت، هنوز به سکون نرسیده و قاعده‌ای نیافته است. آن‌چه در این عرصه شاهد هستیم، تلاش آمریکا از یک سو برای گسترش هژمونی خود در جهان است که با توجه به ناکامی‌های پی‌درپی نتوانسته در قالب نظم نوین جهانی شکل پذیرد. از سوی دیگر، کوشش کشورهای بزرگی همچون روسیه، چین، هند، ژاپن و همچنین جهان اسلام است که به دنبال افزایش نقش بین‌المللی خود هستند. واقعیت دوم نیز قدرت‌یابی و اولویت‌مندی قواعد ژئوکالچری بر قواعد ژئوپولتیک است.

شاید به‌جرأت بتوان گفت که کمتر می‌توان ردپای متغیرهای فرهنگی را در نظریه‌پردازی‌های روابط بین‌الملل جست‌وجو کرد. البته بیش از یک دهه است که حرکت‌هایی در این راستا آغاز شده است. برای نمونه می‌توان به کتاب «ژئوپولتیک و ژئوکالچر» اثر امانوئل والرستین و نیز مقالات گالتونگ، میشل فوکو و همچنین کتاب «پایان تاریخ» اثر فوکویاما و نهایتاً «نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها» اثر هانتینگتون اشاره کرد. پیش‌تر نیز آنتونیو گرامشی عامل فرهنگی را در نظریه‌ی هژمونی خود مورد توجه قرار داده بود. از دیدگاه این دسته از نظریه‌پردازان -که البته به مکاتب مختلفی نظیر واقع‌گرایی، و نظریه‌های مارکسیستی وابستگی دارند- متغیرهای فرهنگی سهم عمده‌ای را در ایجاد و شکل‌گیری تحولات بین‌المللی بر عهده دارند. در ادامه می‌کوشیم تا بی‌اعتمادی ایرانیان به آمریکا را با توجه به این دو واقعیت در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل تبیین کنیم.

نظام بین‌الملل، آنارشی و کسری اعتماد

بررسی بی‌اعتمادی به آمریکا در میان ایرانیان با توجه به واقعیت نخست را می‌توان در چهارچوب نظریه‌ی نئورئالیسم تفسیر کرد. این نظریه -به اعتقاد بسیاری- تلاشی برای عملی‌کردن رئالیسم و هم‌چنین توجه به مسائل اقتصادی و ساختار بین‌الملل است. اگرچه نورئالیسم یک نظریه‌ی رئالیستی است که بسیاری از مفروض‌های رئالیسم کلاسیک -مانند دولت‌محوری، قدرت‌محوری، یک‌پارچه و عاقل‌بودن دولت‌ها- را قبول دارد، اما استدلال می‌کند که علی‌رغم اعتقاد رئالیسم کلاسیک، ریشه‌ی جنگ و صلح در ساختار نظام بین‌الملل نهفته است و نه سرشت انسان‌ها و ماهیت کشورها. نورئالیست‌ها معتقدند که نظام بین‌الملل آنارشیک است. آنارشیک‌بودن نظام بین‌الملل به معنی نبود نظم و نسق و رفتار الگومند نیست، بلکه به معنی نبود یک اقتدار مرکزی در این نظام است. آنارشی بین‌المللی پیامدهای مهمی برای رفتار کشورها و روابط بین‌الملل دارد. به طور کلی، آنارشی سه الگوی رفتاری را برای کشورها در روابط بین‌الملل ایجاب می‌کند: اولاً، کشورها نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد هستند و سوءظن دارند و همواره از خطر بروز جنگ نگرانند. اساس چنین ترسی، این واقعیت است که در جهانی که کشورها قادرند به کشوری دیگر حمله کنند، آن‌ها برای حفظ بقای خود حق دارند که نسبت به دیگران بی‌اعتماد باشند. علاوه بر این، در نظامی که هیچ مرجع قانونی وجود ندارد که یک کشور تهدیدشده برای کمک‌گرفتن به آن مراجعه کند، کشورها انگیزه‌ی بیشتری برای سوءظن می‌یابند. ثانیاً مهم‌ترین هدف کشورها در نظام بین‌الملل، تضمین بقا و ادامه‌ی حیات است. یعنی چون نظام بین‌الملل خودیار است، هریک از کشورها باید به‌تنهایی امنیت خود را تأمین کند و اتحادها و پیمان‌های نظامی اموری موقت و متغیر هستند. ثالثاً کشورها در نظام بین‌الملل می‌کوشند تا قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند. دلیل این رفتار نیز ساده است؛ هرچه قدرت و مزیت نظامی یک کشور بر دیگران بیشتر باشد، ضریب امنیتی آن نیز بیشتر و بالاتر خواهد بود.

ایجاد اعتماد به دیگر بازیگران زمانی می‌تواند گسترش یابد که کنش‌ها و اقدامات آینده‌ی بازیگری که می‌خواهد مرجع اعتماد قرار گیرد قابل پیش‌بینی باشد. عدم پیش‌بینی‌پذیری نسبت به کنش‌های رفتاری بازیگر مرجع اعتماد، ضریب ریسک را در فرآیندهای تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری افزایش داده و به همان میزان، ضریب اعتماد را نیز کاهش می‌دهد.

از کودتا علیه مصدق تا تحریم علیه ایران

در چنین شرایطی، ساخت و ایجاد اعتماد به دیگر بازیگران زمانی می‌تواند تقویت و گسترش یابد که کنش‌ها و اقدامات آینده‌ی بازیگری که می‌خواهد مرجع اعتماد قرار گیرد نیز قابل پیش‌بینی باشد. به بیان دیگر، پیش‌بینی‌پذیری رفتار می‌تواند به عنوان

※ ایجاد اعتماد به دیگر بازیگران زمانی می‌تواند گسترش یابد که کنش‌ها و اقدامات آینده بازیگری که می‌خواهد مرجع اعتماد قرار گیرد قابل پیش‌بینی باشد. عدم پیش‌بینی‌پذیری نسبت به کنش‌های رفتاری بازیگر مرجع اعتماد، ضریب ریسک را در فرآیندهای تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری افزایش داده و به همان میزان، ضریب اعتماد را نیز کاهش می‌دهد.

※ افرادی مانند برنارد لوئیس -متفکر انگلیسی- استدلال می‌کنند که اسلام که نظام ارزشی غرب را دشمن ارزش‌های خود می‌بیند، پس از قرن‌ها خمودگی تازه به خود آمده و می‌خواهد غرب را که از نظر نظام ارزشی با اسلام در تضاد شدید است، پایین بکشد. او برخورد بین حکومت ایران و آمریکا را منحصراً در این چهارچوب قابل توضیح می‌داند.

یکی از اساسی‌ترین شاخص‌ها در ایجاد اعتماد تلقی شود. عدم پیش‌بینی‌پذیری نسبت به کنش‌های رفتاری بازیگر مرجع اعتماد نیز ضریب ریسک را در فرآیندهای تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری افزایش داده و به همان میزان، ضریب اعتماد را نیز کاهش می‌دهد. سابقه و شیوه‌ی کنش‌گری آمریکا در عرصه‌ی بین‌المللی، سطح منطقه و خصوصاً کارنامه‌ی این کشور در تعامل با ایران در قبل و بعد از انقلاب اسلامی به عنوان کشوری که می‌خواهد مورد اعتماد ایرانیان قرار بگیرد، به گونه‌ای است که ضریب ریسک را در فرآیندهای تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری مسئولان ایرانی بسیار بالا برده است. کودتای سال ۱۳۳۲علیه دولت دکتر مصدق، حمایت تمام‌عیار از رژیم مستبد و وابسته‌ی پهلوی، کودتای نوژه، حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم از دولت عراق در تجاوز به ایران، تسلیح شیمیایی صدام، ورود عملی به جنگ علیه جمهوری اسلامی در اواخر جنگ تحمیلی و هدف قراردادن سکوهای نفتی ایران و هواپیمای مسافربری، اعمال سیاست تحریم اقتصادی علیه ایران از سال‌های آغازین انقلاب اسلامی که به‌مرور تشدید شده است، راه‌اندازی جنگ گسترده‌ی تبلیغاتی و رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون، برشمردن ایران در محور شرارت و تهدید به جنگ، اقدامات خصمانه‌ی گسترده علیه برنامه‌ی هسته‌ای ایران -از جمله تحریم‌های یک‌جانبه- تنها بخشی از کارنامه‌ی سیاه واشنگتن در قبال تهران بوده است.

واقعیت این است که بسیاری از ایرانیان معتقدند اهداف و انگیزه‌های آمریکایی‌ها را نمی‌توان فقط از طریق سیاست‌های اعلامی آن‌ها کشف کرد، بلکه آن‌چه که رفتارهای سیاست خارجی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، سیاست‌های پنهانی و چندلایه‌ی آن‌هاست. مماشات آمریکا با نقض حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی، سیاست‌های زیگزاگی در قبال بیداری اسلامی، حمایت از دیکتاتوری‌های منطقه در قبال اعتراضات مردمی، واکنش‌های متناقض در قبال تحولات مصر، همکاری با گروه‌های تروریستی همزمان با شعار مبارزه با تروریسم و اخیراً هم رسوایی جاسوسی از هم‌پیمانان اروپایی، بیانگر مذبذب‌بودن سیاست خارجی واشنگتن است. به عبارت دیگر، وجود معیارهای دوگانه در سیاست‌های اعمالی و اعلامی و سابقه‌ی سوء عملکرد کاخ سفید در قبال تعهدات دوجانبه و چندجانبه، هر اعتمادی به این دولت را با تردید جدی روبه‌رو ساخته است. با این حال، بی‌اعتمادی ایرانیان به آمریکا ریشه‌ی دیگری هم دارد که به تعارض نظام‌های ارزشی دو کشور برمی‌گردد.

تعارض نظام‌های ارزشی

تحلیل‌گران معتقدند این امر که خاورمیانه این‌چنین به مرکز ثقل سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل شده و برای بین‌الملل‌گرایان آمریکایی از جاذبه‌ی بیشتری برای حضور برخوردار است، مسلّماً به ماهیت حیات ارزشی در این منطقه برمی‌گردد. درواقع ارزش‌های حاکم بر منطقه‌ی خاورمیانه که توسط ساختارهای ایدئولوژیکی و بازیگران اسلام‌گرا تولید و بازتولید می‌شود، به‌شدت در تعارض با ارزش‌های مورد نظر آمریکایی‌هاست که در پی اشاعه‌ی آن‌ها در جهان هستند، چرا که متناسب با منافع آن‌ها نبوده و موازی با آن‌چه که آمریکا می‌خواهد، قلمداد نمی‌شود. در این میان، رویکردهای منطقه‌ای ایران که برآمده از ارزش‌های انقلابی است، برای سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا تهدید اساسی تلقی شده و آمریکایی‌ها هم شدیداً در پی مقابله با آن هستند. افرادی مانند برنارد لوئیس -متفکر انگلیسی- استدلال می‌کنند که اسلام که نظام ارزشی غرب را دشمن ارزش‌های خود می‌بیند، پس از قرن‌ها خمودگی تازه به خود آمده و می‌خواهد غرب را که از نظر نظام ارزشی با اسلام در تضاد شدید است، پایین بکشد. او برخورد بین حکومت ایران و آمریکا را منحصراً در این چهارچوب قابل توضیح می‌داند. ساموئل هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما نیز با ارائه‌ی نظریه‌های «برخورد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ» نوعی تقابل ژئوکالچری (جغرافیای فرهنگی) را در مقابل تقابل ژئوپولیتیک (جغرافیای سیاسی) به رسمیت شناخته‌اند. نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها به عنوان یک دیدگاه رئالیستی با محور فرهنگی، مشخصه‌ای تجویزی-حکومتی دارد و در پی حفظ جایگاه هژمونیک آمریکا است. این نظریه بیشتر ویژگی هشداردهنده دارد و در آن بر ابعاد منفی تکیه شده است. در حالی که نظریه‌ی پایان تاریخ فوکویاما، دیدگاهی آرمان‌گرایانه با مشخصه‌ی خوشبینانه، پیروزی جهانی لیبرال‌دموکراسی برای آمریکا را مطرح می‌سازد. استثناگرایی آمریکایی، نگاه بالا به پایین نسبت به دنیا، حفظ هژمونی سیستماتیک، تأکید بر استیلای نظام فرهنگی خود و تحقیر ملت‌های دیگر، مؤلفه‌های نظام ارزشی آمریکایی و در تعارض با نظام ارزشی انقلاب اسلامی است که بر «رد سلطه»، «عزت مسلمین» و «وعده‌ی الهی» بنا شده است.

وجود بافت ارزشی متفاوت اگرچه شاید در یک سطح خرد نتواند در ماهیت روابط دوجانبه‌ی بازیگران سیاست بین‌الملل گسست و انشقاق ایجاد کند، اما هنگامی که روابط میان دو کشور از اهمیت استراتژیک برخوردار شده، به نوعی که بازیگر B به عنوان یک قدرت نوظهور توان تعیین‌کنندگی پیدا کرده است، کوچک‌ترین سوء برداشت‌های رفتاری می‌تواند باعث تنش و نوسان در روابط متقابل شود.

افرادی مانند برنارد لوئیس -متفکر انگلیسی- استدلال می‌کنند که اسلام که نظام ارزشی غرب را دشمن ارزش‌های خود می‌بیند، پس از قرن‌ها خمودگی تازه به خود آمده و می‌خواهد غرب را که از نظر نظام ارزشی با اسلام در تضاد شدید است، پایین بکشد. او برخورد بین حکومت ایران و آمریکا را منحصراً در این چهارچوب قابل توضیح می‌داند.

از طرف دیگر همچنین باید توجه داشت که وجود حریم‌های ارزشی ناهمسان در رفتار، می‌تواند در خوانش نیات دو بازیگر و پیش‌بینی‌پذیری رفتارهای آینده‌ی آنان تردید و سوء برداشت ایجاد کند. ماحصل این تفاوت‌های ارزشی و گفتمانی در سطح خرد می‌تواند به گسترش دامنه‌ی بی‌اعتمادی بینجامد و در سطح کلان نیز به رفتارهای گریز از مرکز و تهدید قدرت مسلط دامن بزنند. این امر خود می‌تواند ستیز و منازعه را در پی داشته باشد. به بیان دیگر، علاوه بر بینش‌های متفاوت و بعضاً متعارض نسبت به آینده‌ی نظم بین‌الملل و شکل‌گیری نیات و توقعات متفاوت برای حضور و کنش در چنین نظمی، این نظام‌های ارزشی متفاوت است که باعث ایجاد تعارض‌های بیشتر رفتاری و همچنین تعمیق بی‌اعتمادی دو کشور شده است.

در پایان باید اذعان کرد که اگرچه شدت و حوزه‌ی اعتماد و روابط اعتمادآفرین متغیر است و می‌تواند با توجه به تحولات فی‌مابین دو کشور افزایش یا کاهش یابد، لیکن وجود چشم‌اندازهای نظری و ارزشی متفاوت که به نوبه‌ی خود تعریف‌های مجزایی از رقابت و منافع ارائه داده است، باعث شده که روابط دو کشور به سمت بی‌اعتمادی میل داشته باشد.

شعور عاشورایی در مذاکرات هسته‌ای

■ محمداسماعیل امامزاده

با وجودی که ۱۳۷۴سال از آن ماجرا، که دل بشریت و آزادگان تاریخ را ریش‌ریش کرده می‌گذرد، هنوز هم تأثیر آن مظلومیت و منطق قوی و بی‌نظیر خونین‌ترین خون بر قدرتمندترین کانونهای ظلم و بیداد، روزافزون رو به تزاید و فزونی است همچنان که بیش از هر چیزی، خون مولایمان حسین‌بن علی علیهماالسلام وجدانها را احیاء می‌کند و بر تنور انگیزش‌ها در مقابله با مفاسد و مظالم روح و جان تازه‌ای می‌دمد و به مبارزات و مبارزان الگو می‌بخشد و جذاب‌ترین مبارزه ایدئولوژیک مبتنی بر فرهنگ پویای عاشورا را تقدیمشان می‌فرماید، چنان که طی ۱۳ قرن اخیر، منبع تغذیه بسیاری از قیامها و منشاء بی‌شماری از نهضتها و انقلابها بوده است.درس بزرگ حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) به تاریخ و انسانها، شکستن تابوی قدرت‌های شیطانی و برون رفتن از بن‌بست «نتوانستن‌ها»، و اثبات دکترین «غلبه خون بر شمشیر» و یا «پیروزی مشت بر درفش» است. اگر سخت و غیرشکننده شدن شرائط اجتماعی و پلیسی و امنیتی شدن کامل، یأس و ناامیدی و منفعل شدن در قبال مبارزه با مستکبران را به وجود آورد، حسین‌بن علی(ع) با فرهنگ‌سازی اوج ایثار و شهادت و خلق مکتب «عاشورا»، امید و نشاط و مفاهیم عالی را به زندگی می‌بخشد و تحرک و قالب‌شکنی و تحول را به جوامع انسانی ارزانی می‌فرماید. آقا و مولای شهیدان به همگان این نکته آسمانی را، که در عمق فطرت انسانها به عنوان عطیه بزرگ الهی به ودیعت نهاده شده و آن: «زندگی عزت بخش و مبارزه با ذلت‌آفرینان و زیادت جویان»، یادآور شد تا برای همیشه تاریخ، پرچم حریت و آزادگی با افراشتگی پرچم ابلیسیان تحت محاق قرار نگیرد و با به زمین افتادن، به تدریج دفن و فراموش نشود. بدین جهت است که حسین‌بن علی(ع) بر همه شرافت، عزت و کرامت انسانی تا قیام قیامت سهم اساسی دارد و طلایه‌دار مبارزه با گردنکشان و جباران در هر زمان و مکانی است.

افلاطون، آن فیلسوف نامی معتقد است که میزان و قدرت پایداری عشق به هر چیز بستگی به قدر ارتباط آن چیز با انسانیت دارد. عشق را نخستین آفریده «خداوند بزرگ» دانسته‌اند که بدون آن، زندگی ظلمانی و تباه‌کننده است. گفته‌اند که عشق، قبله آمال مردم پاکباز است که اگر عشق با نور و گرمای خود انسانها را حرارت نبخشد، هیچ لحظه‌ای به شادمانی سپری نخواهد شد و رسیدن به خداوند بدون عشق نیز ممکن نیست. عشق را تاج زندگانی و سعادت جاودانی دانسته‌اند که حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع)، شاهبیت و قله‌نشین عشق «اولین و آخرین» است.عشق جوشان و خروشان بشریت به سید و سالار شهیدان، حضرت حسین‌بن علی(علیهماالسلام)، به دلیل عمیق‌ترین و وسیع‌ترین پیوند عشق‌ورزی کربلاییان به ارزشهای متعالی انسانیت است. محبوبیت و درخشندگی بی‌مثال اباعبدالله‌الحسین(ع) در جهان خلقت، ارتباط مستقیم با اوج فداکاریهای او و خاندان و همراهان آن رادمردترین شهید تاریخ دارد. لحظه‌لحظه‌های حرکت آن امام مظلوم از مدینه تا گودال قتلگاه، کتاب قطوری از درسهای بی‌مانندی است که تاریخ، غنی‌تر از این مجموعه را تاکنون در خود جای نداده و نخواهد داد. فصول مختلف و متنوع کتاب عاشورا، از جهان‌بینی‌ای رونمایی می‌کند که عزت‌بخش نه تنها مسلمانان و شیعیان، که نجات‌بخش همه انسان‌ها در دعوت به اصیل‌ترین تفسیر از دین و سعادت در مکتب اهل‌بیت عصمت و طهارت صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین است. از صدر خلقت تاکنون، دیده نشد که برای احیای ارزشهای الهی و گسترش معروف‌ها و مبارزه برای امحاء منکرات، به قدر حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع)، کسی هزینه‌ای در این حد و حجم پرداخت کرده باشد. از این‌روی است که مشتری این اقدام (خداوند بزرگ)، عالی‌ترین بهاء و ارجمندترین معادل را برای تهاتر با شیعیان و پیروان آل رسول(ص) پرداخته و خواهد پرداخت. انقلاب اسلامی ایران و همه دستاوردهای آن، نمونه‌ای از بروناد عاشوراست. محرم و عاشورا توانست تحول شگرفی را در ایران اسلامی به وجود آورد که در تغییر معادلات جهانی و تنظیم مناسبات منطقه‌ای بیش از هر قدرت دیگری تعیین‌کننده باشد. ظرفیت اعجازآفرین عاشورا چنان وحشتی را میان مستکبران و شیاطین بوجود آورد که برای دور کردن مردم منطقه و جهان از این ظرفیت، حاضرند بزرگ‌ترین جنایات و نسل‌کشی‌ها را مرتکب شوند، آنچنان که در مقابله با توهم «هلال شیعی»، در خاورمیانه و هر نقطه دیگر به جنایات هولناک و خجلت‌آور دست یازیده‌اند.و اما از مقتضیات پیروی از سالار شهیدان، توجه به رویکرد اصلی ثارالله(ع) در احیای امر به معروف و نهی ازمنکر است که دهه اول محرم هر سال به دهه احیای فریضتین امربه‌معروف و نهی ازمنکر نامگذاری شده و آن هم برگرفته از اظهارات صریح و اکید آن حضرت می‌باشد که برای توجه محتوایی و عملیاتی به این دغدغه بزرگ امام‌حسین(ع)، ملت و دولت ایران اسلامی باید دست به اقدامات اساسی و فراگیر و مستمر بزنند. طبیعی است که هر حرکت در مسیر نشر معروف‌ها و عینیت بخشیدن به ارزشهای اسلام ناب، همچنین مبارزه با منکرها و امحاء زمینه‌های آن در خانواده و جامعه، اقدامی حسینی و در راستای اهداف عاشورائیان است.

نکته برجسته در قیام مولا و مرادمان حضرت حسین‌بن‌علی(علیهماالسلام)، فرازمانی و فرامکانی بودن این قیام و قرینه‌سازی شخصیت‌ها و کنش‌گران طرفین درگیر در هر مقطع زمانی است. عبارت «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»، این امکان را به همه آزادگان به ویژه شیعیان و همه مسلمانان می‌دهد تا با استفاده از ظرفیت‌های بی‌پایان عاشورا به قیام علیه طواغیت زمان خود اقدام کنند که اگر این قیام بدون برخورداری از «امام و پیشوای حسینی» باشد، نیرنگهای یزیدیان زمان، سناریوی سال ۶۱ هجری را با اشکال دیگر تکرار و بازتولید خواهند کرد که آمریکای صهیونیست زده در این ارتباط، حیله‌گرتر و دغل‌تر از هر یزیدی در تاریخ می‌باشد، حتی اگر حق‌خواهی عاشورایی در صحنه مذاکره هسته‌ای ۵+۱ نیز قابل تصور و تصویر باشد. در این عرصه نیز یزید زمان و سپاه او به وضوح مشخص‌اند. قطعاً تحقق شعار «هیهات منا الذله» در این مذاکرات، جامعه‌جهانی را در تبری از شیطان بزرگ جسور و پرجرأت خواهد ساخت. ان‌شاءالله

چرا فرانسه با توافق هسته‌ای ایران مخالفت کرد؟

■ احمد کاظم زاده

فابیوس با تاثیر پذیری از مواضع نتانیاهو در اسرائیل و سعود الفیصل در عربستان در بازی کلان برد-برد در خاورمیانه که به ابتکار ایران صورت گرفته فرانسه را وارد بازی کرده است که در نهایت می تواند به باخت این کشور بینجامد.

دور دوم مذاکرات هسته ای میان ایران و گروه ۱+۵پس از آغازبه‌کار دولت یازدهم در ژنوپایتخت سوئیس با یک روز بیشتر از زمان پیش بینی شده پایان یافت و قرار شد دور بعدی مذاکرات در ۲۰ نوامبر برابر با ۲۹آبان ماه در همین مکان از سر گرفته شود.

هر چند از قبل نیز گفته شده بود که مذاکرات هسته ای ایران بین ۶ماه تا یک سال وقت خواهد برد تا به نتیجه برسد اما در دوم مذاکرات بخصوص در روز دوم آن پیشرفت ها به حدی غیرمنتظره شد که وزرای امورخارجه ۶ کشور نیز برنامه های عادیشان را معلق کرده و به ژنو رفتند تا ضمن برطرف کردن موانع موجود در مراسم امضای موافقتنامه اولیه شرکت کنند که نقشه راه ۶ ماهه برای چارچوب مذاکرات ارائه می کرد.

اما این خوش بینی ها با سنگ اندازی لوران فابیوس وزیر امور خارجه فرانسه رنگ باخت .وی جدا از اینکه توافق صورت گرفته در آغاز مذاکرات مبنی بر محرمانه نگه داشتن محتوای مذاکرات و جزئیات طرح پیشنهادی ایران را افشا کرد و بدین ترتیب به این توافق پایبند نماند بلکه در اظهاراتی غیر دیپلماتیک سنگ رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی را به سینه زد و بیش از آنکه نمایندگی کشور متبوع خود را در این مذاکرات برعهده داشته باشد وجلوی ضرر بیشتر شرکت های نفتی و صنعتی فرانسه را از دست دادن بازار ایران بگیرد ،برعکس به سخنگوی صهیونیست ها و سعودی ها تبدیل شد .

اگر مطالبی که فابیوس در این نشست بخصوص در روز پایانی آن مطرح کرد با درخواست هایی که نتانیاهو در دیدار با جان کری وزیر امور خارجه آمریکا قبل از عزیمت وی به ژنو مطرح کرده بود ،مقایسه شود کاملا مشخص می شود که وی همان درخواست های نتانیاهو را مطرح کرده بود که حتی با استقبال کری هم روبه‌رو نشده بود .درخواست های نتانیاهو از کری عبارت بوده اند از:

۱- توقف کار ساخت نیروگاه آب سنگین اراک که برای تولید پلوتونیوم به کار می رود

۲- توقف تولید اورانیوم در سطح ۲۰ درصد و انتقال ذخایر اورانیوم ۲۰ درصدی به خارج از ایران

۳- تعطیلی تأسیسات هسته ای «فردو»

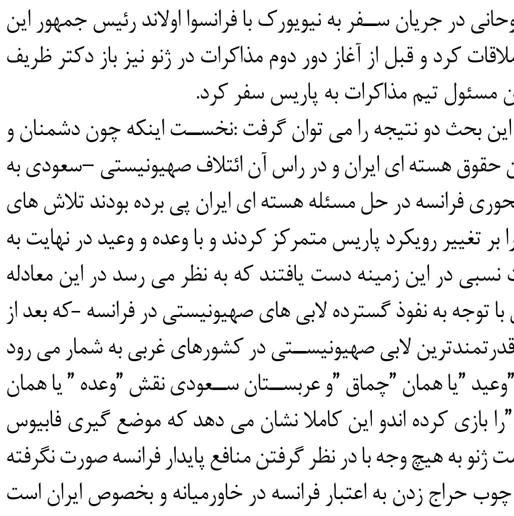

حمایت صریح فابیوس از این درخواست ها در حالی که همتایان آمریکایی و انگلیسی وی حداقل در این مقطع زمانی و در این بخش از مذاکرات اصراری بر آن ندارند حاکی از جابه‌جایی نقش هاست و اگر تاکنون این امریکا بود که سنگ تل آویو را به سینه می زد اما اکنون فرانسه این نقش را برعهده گرفته است .

این در حالی است که در زمان ژاک شیراک این فرانسه بود که برای اولین بار از حق غنی سازی ایران سخن گفت و با این پیشینه ذهنی بود که دکتر روحانی در جریان سفر به نیویورک با فرانسوا اولاند رئیس جمهور این کشور ملاقات کرد و قبل از آغاز دور دوم مذاکرات در ژنو نیز باز دکتر ظریف به عنوان مسئول تیم مذاکرات به پاریس سفر کرد.

از این بحث دو نتیجه را می توان گرفت :نخست اینکه چون دشمنان و مخالفان حقوق هسته ای ایران و در راس آن ائتلاف صهیونیستی -سعودی به نقش محوری فرانسه در حل مسئله هسته ای ایران پی برده بودند تلاش های خود را بر تغییر رویکرد پاریس متمرکز کردند و با وعده و وعید در نهایت به موفقیت نسبی در این زمینه دست یافتند که به نظر می رسد در این معادله اسرائیل با توجه به نفوذ گسترده لابی های صهیونیستی در فرانسه -که بعد از آمریکا قدرتمندترین لابی صهیونیستی در کشورهای غربی به شمار می رود -نقش "وعید "یا همان "چماق "و عربستان سعودی نقش "وعده " یا همان "هویج "را بازی کرده اندو این کاملا نشان می دهد که موضع گیری فابیوس در نشست ژنو به هیچ وجه با در نظر گرفتن منافع پایدار فرانسه صورت نگرفته است و چوب حراج زدن به اعتبار فرانسه در خاورمیانه و بخصوص ایران است و در صورتی که این رویکرد به سرعت اصلاح نشود موجب خواهد شد همان ذهنیتی که ملت ایران طی چند دهه گذشته به انگلیس و آمریکا پیدا کرده بودند اکنون به فرانسه نیز پیدا کنند و چه بسا شعار مرگ برفرانسه نیز سر دهند .

از این‌رو فابیوس با تاثیر پذیری از مواضع نتانیاهو در اسرائیل و سعود الفیصل در عربستان در بازی کلان برد-برد در خاورمیانه که به ابتکار ایران صورت گرفته فرانسه را وارد بازی کرده است که در نهایت می تواند به باخت این کشور بینجامد چرا که هر دو طرفی که وی تخم مرغ های خود را در سبد آنها گذاشته جزو بازندگان تحولات خاورمیانه هستند .

عوامل دشمنی غرب با ایران و راهکار مقابله با آن

■ پدرام یاری

قبل از پرداختن به موضوع اصلی مورد بحث، لازم است بدانیم که مشکل حکومت ایران و آمریکا چیست؟ آیا مذاکره می‌تواند آن را حل کند؟

در پاسخ این سوالات می‌توان یک بحث انتزاعی در مورد لیبرالیسم و ولایت فقیه و تضاد آنها، تضاد اسلام و کفر یا تضاد اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی انجام داد ولی پرداختن به بحث مصداقی و عملی درجهت تنویر افکار موثرتر خواهد بود. ظاهر قضیه این است که مشکل آمریکا و دنیای غرب، ایران در سه محور اصلی است؛ ۱-برنامه هسته‌ای ایران ۲-حمایت ایران از محور مقاومت ۳-مساله حقوق بشر.

۱- برنامه هسته‌ای ایران: نکته اصلی که کشورهای اروپایی و آمریکا بارها بر آن تاکید داشته‌اند، موضوع پذیرش پروتکل الحاقی از سوی ایران بوده است. آنها معتقدند امضای پروتکل الحاقی از جانب ایران، امکان دسترسی‌ها و بازرسی‌های سرزده و بیشتر و در نتیجه شفافیت بیشتر را درباره برنامه هسته‌ای کشورها فراهم می‌کند. این درحالی است که ایران از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ پروتکل الحاقی را داوطلبانه و برای نشان دادن حسن نیت خود اجرا می‌کرد اما با توجه به سوءاستفاده‌هایی که انجام گرفت در پی آن پرونده ما به شورای امنیت فرستاده شد، مجلس شورای اسلامی در اقدامی انقلابی، صحیح و منطقی جلوی اجرای داوطلبانه پروتکل را گرفت. اکنون نیز دیدگاه متخصصان این امر این است که تصمیم‌گیری درباره اجرای پروتکل الحاقی برعهده مجلس است که در شرایط حاضر تصویب نخواهد شد چرا که هنوز اعتمادسازی از سوی غربی‌ها صورت نپذیرفته است. پرونده هسته‌ای ایران باید فی نفسه پرونده‌ای فنی و حقوقی باشد و بین ما و آژانس حل و فصل شود اما آمریکا و کشورهای اروپایی به دلایل مختلف آن را سیاسی کردند و بدون هیچ توجیه قانونی آن را به شورای امنیت فرستادند و تحریم‌های ظالمانه و غیرمنطقی علیه ایران وضع کردند که البته هیچ کدام از این تحریم‌ها به اهداف خود نرسیدند. از آنجا که عامل تعیین‌کننده روابط میان کشورها سیاست بین‌الملل است تاکنون تیم‌های مذاکره‌کننده کشورمان سعی کردند جایگاه کشورمان را در عرصه میدانی تثبیت کنند و این گونه است که اکنون فرصت برای مذاکره عادلانه فراهم شده است. اکنون دست مذاکره‌کنندگان ما از لحاظ داشتن دانش فنی پر و پشت آنها به واسطه حمایت مردم گرم است و فرصت مناسبی ایجاد شده تا پرونده هسته‌ای ایران به مسیر فنی و حقوقی خود بازگردد.البته با توجه به اینکه ملت ایران همه مصائب موجود را از چشم دولت آمریکا می‌بینند، بار اصلی اعتمادسازی بر دوش دولت آمریکاست. ملت ما به هیچ وجه به دولت آمریکا اعتماد ندارد و پیام «شیطان بزرگ» یک لفاظی نیست بلکه مبتنی بر واقعیاتی است که تاریخ ما از سیاست‌های استعماری، امپریالیستی و سلطه‌طلبانه دولت آمریکا تجربه کرده است. در واقع اعتمادسازی از طرف دولت آمریکا جز به معنای تصحیح سیاست‌ها در عمل و برداشتن تحریم‌های ظالمانه نخواهد بود.

۲-عامل بعدی دشمنی دولت آمریکا با ایران، حمایت ایران از محور مقاومت است مساله هسته‌ای و حمایت ایران از حزب‌الله در ظاهر دو مساله متفاوت هستند ولی در واقع برای دولت آمریکا به یک دلیل مشکل‌ساز هستند و آن به خطر افتادن امنیت اسرائیل است! بنابراین ریشه مشکلات و اختلافات ایران و دولت آمریکا، مساله فلسطین است. شاید چنین به نظر برسد که این یک دیدگاه سطحی است و مساله اصلی در تضاد لیبرالیسم و اسلام است و مساله فلسطین ریشه در آنجا دارد در حالی که مشکل عملی همین موضوع است. اگر روزی مساله فلسطین حل شود، می‌توان امید داشت که رابطه ما با دولت آمریکا مشابه رابطه کشورمان با روسیه یا ژاپن شود. تا وقتی که آن مساله حل نشود مشکل وجود دارد. ممکن است در مقاطعی (مثل اکنون) لحن‌ها بهتر شود یا حتی رابطه اقتصادی هموار شود ولی پتانسیل مشکل کماکان باقی است. اما چرا اسرائیل این قدر دردسرساز شده است؟ ریشه مشکل در نفوذ بالای صهیونیست‌ها در ساختار سیاسی آمریکا است. این مساله آن قدر روشن است که چاک هیگل، وزیر دفاع آمریکا، صراحتا به آن اشاره کرده است. (همین اشاره او، هنگام گرفتن رای اعتماد برایش دردسرساز شد). طبق قوانین آمریکا، لابی کردن در کنگره آمریکا قانونی است و روند مشخصی دارد. صهیونیست‌ها از گذشته لابی قوی در کنگره آمریکا تشکیل داده‌اند و در صورت اراده می‌توانند تاثیر قابل توجهی در قوانین تصویبی آمریکا بگذارند زیرا بسیاری از نمایندگان کنگره در مبارزات انتخاباتی خود متکی به کمک‌های مالی صهیونیست‌ها هستند و نظر آنها در رای این نمایندگان بسیار اثرگذار است.

۳- مساله دیگر که آمریکا هر از چند گاهی بر طبل آن می‌کوبد، حقوق بشر است. به نظر می‌رسد حمایت آمریکا از این موضوع واقعی نیست و آمریکا در صورت به خطر افتادن منافعش دغدغه آن را ندارد. شاهد آن رابطه حسنه آمریکا با شیوخ خلیج فارس و در راس آنها سعودی‌هاست. رفتار دولت عربستان با کارگران خارجی، زنان و شیعیان نقض آشکار حقوق بشر طبق تعاریف سازمان ملل است. اما آیا تاکنون کسی دیده است آمریکا یا سازمان‌های بین‌الملل خود را با عربستان درگیر کنند؟ کی دیده است برای عربستان گزارشگر ویژه تعیین کنند؟ برعکس، وقتی عده‌ای تروریست در ایران اعدام می‌شوند، وکلای مدافع آنان فورا سرو صدا می‌کنند و رسانه‌های غربی پوشش می‌دهند و جنجال‌آفرینی می‌کنند. آیا تاکنون در رسانه‌های غربی از شیخ نمرالنمر یادی شده است؟ از کشته‌های اعتراضات عربستان در مناطق شیعه‌نشین خبری منعکس شده است؟ آیا دولت آمریکا در قبال کودتای مصر موضعی گرفت؟ در وقایع اخیر مصر بیش از هزار نفر توسط ارتش با خشونت‌های شدید کشته شدند ولی حتی دولت آمریکا از شناسایی آن به عنوان کودتا خودداری کرد تا کمک‌های خود را به ارتش مصر ادامه دهد. این در حالی است که طبق قانون داخلی آمریکا کمک به دولت‌های برخاسته از کودتا ممنوع است. حال که عوامل اصلی دشمنی ایران و آمریکا تشریح شد، سؤال این است که آیا راه‌حل مشکل اقتصادی کشور و برداشتن تحریم‌ها برقراری رابطه با آمریکاست؟متأسفانه برخی از جریان‌های داخلی این تلقی را دارند که اگر مذاکره مستقیم با آمریکا آغاز شود و تیرگی رابطه با آمریکا از بین رود همه مشکلات اقتصادی حل می‌شوند؛ اما واقعیت چیز دیگری است و باید پذیرفت که اگر مدیریت حاکم بر اقتصاد جهادی عمل کند اقتصاد ایران نیازی به رابطه با آمریکا ندارد. در واقع راهکار مقابله با مشکلات اقتصادی رجوع به مبانی اقتصاد مقاومتی و شعار حماسه اقتصادی است. امیدواریم دولت یازدهم با طراحی و اجرای برنامه‌های جدی برای کاهش وابستگی بودجه به نفت و منابع درآمدی حاصل از نفت و همزمان تقویت و حمایت از بخش خصوصی و تولید داخلی، بتواند مسیر پیشرفت اقتصادی و شکستن تابوی تحریم‌ها را ممکن سازد.

بررسی نقش لابی صهیونیست در سیاست واشنگتن در قبال ایران

حضور لابی اسرائیل در دولت اوباما بسیار پر رنگ بوده و سیاست های خاورمیانه آمریکا را تعیین می کند. بین اوباما و نتانیاهو در رابطه با ایران اختلافاتی به نظر می رسد، اما در عمل بیشتر با یکدیگر هماهنگ اند.

این روزها یکی از مسائل جدی دیپلماسی دولت اوباما بررسی چگونگی تعامل با جمهوری اسلامی ایران، با توجه به روی کار آمدن دولت جدید، است. اوباما بعد از این که در سازمان ملل از پذیرش حق غنی سازی ایران سخن گفت، در ملاقات با نتانیاهو اعلام کرد که همه گزینه ها علیه ایران روی میز است. از آن زمان شاهد مواضع نسبتا متفاوتی از سوی سران آمریکا و اسرائیل درباره ایران بوده ایم. ظاهر موضوع گویای اختلاف نظرهایی در این باره است، اما آیا این اختلاف نظرهای آمریکا و اسرائیل درباره جمهوری اسلامی ایران، واقعی است؟ صهیونیست ها تا چه اندازه بر سیاست خارجی دولت اوباما در ارتباط با ایران تسلط دارند؟ آیا می توان گفت اوباما از سیطره قدیمی لابی صهیونیسم تا حدی خود را آزاد کرده است؟

دکتر فؤاد ایزدی، عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان و تحلیل گر مسائل بین المللی در گفت‌وگو با پایگاه بصیرت به این سؤالات پاسخ داده است:

※ بعد از تحرکات دیپلماتیک ایران در سازمان ملل و سخنان اوباما مبنی بر پذیرش حق غنی سازی اورانیم برای ایران، صهیونیست ها تلاش گسترده‌ای را جهت رادیکالیزه کردن سیاست خارجی آمریکا علیه ایران آغاز کردند که منجر به سخنان ضد ایرانی اوباما در دیدار با نتانیاهو شد. بفرمایید که دولت اوباما تا چه اندازه با مواضع ضد ایرانی نتانیاهو و اسرائیل همراه است؟

- در درون حاکمیت آمریکا سه گروه هستند که در رابطه با مباحث ایران کار می کنند:

گروه اول: این گروه متمایل به لابی اسرائیل است که ازسیاست های دولت یازدهم خوششان نمی آید و به دنبال ایجاد موانعی بر سر راه تعامل ایران و آمریکا بوده و بسیار نگران از برداشتن تحریم ها و در نهایت به دنبال سنگ اندازی در این حوزه هستند. این گروه اکثراً در کنگره آمریکا متمرکز می باشند.

گروه دوم: این ها برخلاف گروه اول معتقد به گفت‌وگو با ایران بوده و تصور آن ها بر این است که از دولت آقای روحانی می توانند امتیازهایی را بگیرند که این امکان در دولت های قبلی وجود نداشته، به همین دلیل هم از این ارتباطات استقبال می کنند و بسیاری از افراد این گروه در درون دولت آقای اوباما هستند. به عنوان مثال خانم وندی شرمن معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا در همین گروه قرار دارد و آقای رابرت منندز، رئیس کمیسیون روابط خارجی سنا، جزو گروه اول به شمار می آید.

گروه سوم: این گروه نیز در نهایت ایران هسته ای را پذیرفته است و جایگاه و قدرت ایران و تاثیری که در محاسبات منطقه ای دارد آن ها را به این جا رسانده است. اینها به این نتیجه رسیده اند که سیاست هایی را آمریکا که در چند سال گذشته علیه ایران داشته بی نتیجه بوده و حق ایران را برای هسته ای شدن و غنی سازی پذیرفته اند. در این گروه هم گرایش های متعددی وجود دارد که موافق این هستند که ایران غنی سازی داشته باشد ولی می خواهند بحث غنی سازی را خود مدیریت کرده و تعداد سانتریفیوژها و میزان غنی سازی را مشخص کنند.

حال برای پاسخ به این سوال که آقای اوباما کجا واقع شده باید عرض

کنم که آقای اوباما بین گروه اول و دوم در حال تردد است، یعنی گاهی خود را در گروه دوم قرار داده ، گفت‌وگوی تلفنی دارد و برای ادامه تعاملات با ایران حرف های نرمی می زند و گاهی خود را در گروه یک قرار داده و صحبت از گزینه نظامی بر علیه ایران می کند. البته این خصوصیت اوباما است لذا افرادی که او را از جوانی می شناسند با این خصوصیت وی آشنا هستند که معمولا در هر شرایطی که باید جهتی را انتخاب کند بررسی می‌کند که کدام سمت زور بیشتری دارند و خود را در آن گروه قرار می‌دهد. گروه یک و دو اشتراک و اختلاف نظرهایی دارند. اشتراک نظر آن ها بر این است که فشار بر ایران باید بیشتر شود و به دنبال سرنگونی دولت ایران هستند،اختلاف آنها نیز در چگونگی به هدف رسیدن است .

※ برخی رسانه های اسرائیلی از شکاف بین اوباما و نتانیاهو صحبت می‌کنند. نظر شما در این باره چیست؟

- نتانیاهو در انتخابات ۲۰۱۲ از رامنی رقیب اوباما حمایت کرد و این سبب بروز اختلافاتی بین اوباما و نتانیاهو بوده است، البته این اختلافات خیلی عمیق نیست. در رابطه با مباحث مرتبط با ایران نیز اختلافاتی به نظر می رسد، اما در عمل بیشتر با یکدیگر هماهنگ اند تا این که اختلاف داشته باشند.

※ از قدیم الایام گفته می شد که دولت های آمریکایی تحت نفوذ لابی صهیونیسم هستند و به نظر می رسد که این موضوع در دولت جرج بوش پسر به اوج خود رسید. درباره دولت اوباما این موضوع چگونه است؟ یعنی آیا لابی صهیونیسم همچنان نفوذ و سلطه خود را در دولت اوباما هم حفظ کرده یا در این دوران شاهد کاهش قدرت لابی صهیونیسم در دولت آمریکا هستیم؟

- مشکلی که لابی اسرائیل در آمریکا دارد این است که چون بانی اصلی جنگ عراق هم لابی اسرائیل بود و در نهایت جنگ عراق برای آمریکا فاجعه بود، به همین دلیل مقداری از قدرت اسرائیل در آمریکا کاهش یافت، منتها این بدان معنی نیست که در حال حاضر اسرائیل قدرتی نداشته و یا قدرت آنها خیلی ضعیف است، بلکه به این معنی است که هنوز هم در عمل تاثیر گذاری خود را دارند. حضور لابی اسرائیل در دولت اوباما هم بسیار پر رنگ بوده و چندین سال است که چه در دولت جمهوری خواه و چه در دموکرات ها، این لابی اسرائیل است که سیاست های خاورمیانه آمریکا را تعیین می کند.

※ گفته می شود که برخی مراکز مطالعاتی آمریکا به اوباما توصیه می کنند که منافع ملی آمریکا را فدای بازی های سیاسی اسرائیل در منطقه نکند. این گرایش‌ها تا چه اندازه بر سیاست گذاری های کاخ سفید در خاورمیانه موثر است؟

- تعداد نهادهایی که در رابطه با مباحث ایران کار و پژوهش می کنند کم نیست. حدود یکصد نهاد در آمریکا وجود دارند که راجع به مباحث ایران کار می کنند لذا نظرات متعددی ارائه می دهند، منتها تاثیر گذاری همه آنها در یک سطح نیست . باید مشخص شود که کدام نهاد این حرف ها را گفته است چون معمولاً نهاد هایی که نسبت به سیاست های خارجه آمریکا و اسرائیل نقد دارند به بازی گرفته نمی شوند و تاثیر گذاری آنها ضعیف است. لابی اسرائیل تاثیرگذاری بالایی دارد ولی با این حال مواردی را مشاهده می کنیم که در درون لابی اسرائیل موجب اختلاف نظر است یعنی جناحی در لابی یک تصور و جناح دیگر تصور دیگری را دارد.

※ صهیونیست ها تا چه اندازه در سیاست خارجی خود گوش به فرمان کاخ سفید هستند و دیدگاه شما درباره این سوال قدیمی که آیا آمریکا تحت نفوذ و فرمان اسرائیل است یا اسرائیل تحت نفوذ و فرمان کاخ سفید، چیست؟

این یک تاثیر دو سویه است، یعنی نمی توان آن را تاثیر یک سویه دانست. بسیاری از اوقات در دولت های متعدد آمریکا افرادی که سیاست خاورمیانه آمریکا را تنظیم می کردند، خود اسرائیلی و صهیونیستی بودند. خانم وندی شرمن که در حال حاضر پرونده ایران را در دست دارد صهیونیست است. آقای دنیس راس که قبل از وندی شرمن نفوذ زیادی در پرونده ایران داشت نه تنها صهیونیست بود، بلکه در تلاویو هم سکونت داشت، هم در زمانی که وارد دولت اوباما شد و هم در حال حاضر که از دولت اوباما کنار رفته است باز به تلاویو برگشته است. افرادی که در درون ساختار حکومتی آمریکا هستند خود اسرائیلی بوده و نیازی نیست که اسرائیل بخواهد بر آمریکا تاثیر داشته باشد، چرا که لابی اسرائیل موفق شده از نیروهای خود در پست های مهم آمریکا استفاده کند.